

بسم الله الرحمن الرحيم

مناسبات فقه و اخلاق - استاد علی دوست

اللهم صل على محمد و آل محمد و اهدنا لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط
مستقيم

خدای بزرگ را شاکرم که توفیق داده در این جمع مستطاب و محترم باشم... از دوستان بزرگواری که موسس
و موثر در تشکیل این نشست بودند، تشکر می کنم علی الله اجرهم و لله درهم

واقعش من گاهی که توفیقی هست و حضور در جلسات شما دارم، مشکلی که دارم این که وقتی مخاطبان
را نگاه می کنم می بینم ارائه مطلبی که برای جمع جدید باشد و تکراری هم نباشد، بسیار سخت و دشوار
است.

مناسبات فقه و اخلاق

معمولا ابتدای هر صحبتی، یک کار صورت می گیرد و آن مفهوم شناسی است. لکن در اینجا در ابتدا باید
کار دیگری صورت گیرد.

۱. گونه های گفتگو از این موضوع

اولین کاری که باید بکنیم، گونه های گفتگو از مناسبات فقه و اخلاق است من در این کتابی که در آستانه
چاپ هست، به نام «روش شناسی اجتهاد، رصد روش های اجتهادی معاصر» به این مبحث پرداخته
ام.

در بحث فقه و اخلاق گاهی این گونه گفتگو شده و حتی کتاب هم نوشته شده است.... مطالبی که در کتاب
مذکور بیان شده براساس نوشته هایی است که در اختیار بوده و در این دو دهه اخیر مطرح شده و البته
سوالاتی که وجود دارد و شبهاتی که مطرح شده است، مجموعا مباحث بر این مبناها است....

من با توجه به این مسائل به پنج گونه بحث رسیدم

گونه های پنج گانه مطرح در ارتباط با نسبت فقه و اخلاق

قطعا مجال چانه زنی و گفتگو هست و تصلب و جزمیتی در خصوص چارچوب مباحث نیست و بحث
پذیرای نگاه و بیان دیگری هم هست....

گونه اول:

در بحث فقه و اخلاق؛ برخی این گونه گفته اند که چه رابطه ای هست بین شریعت بالمعنی الاخص یعنی
احکام با اخلاق؟ و اخلاق را هم ارزش های مثبت فرض کنید، یعنی مصلحت، عدالت، فضیلت.... فقط

یک چیز را فرض نکنید و آن هم صفات نفسانی است... چون صفات نفسانی از محل بحث ما خارج است زیرا اصولاً حکم پذیر نیست.

مثلاً حسد اگر اعمال نشود یا حب دنیا یا حب ریاست یا حتی بخل و... اگر به منصفه ظهور نرسد مجموعاً از محل بحث ما خارج است و کسی این‌ها را داخل در بحث فقه و اخلاق نمی‌آورد....

اخلاق کاربردی یا رفتاری یک طرف قضیه قرار می‌گیرد و شریعت یک طرف؛ قهراً این بحث مطرح می‌شود: شریعتی که ما داریم، چه نسبتی با این ارزشها دارد؟ آیا شریعت، اخلاقی هست یا نیست؟ یک بخشی از مباحث روابط فقه و اخلاق این‌گونه برگزار شده است.

اشکالی که ما به این‌گونه مباحث وارد می‌کنیم، این است: اصولاً شما از فقه صحبت می‌کنید یا از شریعت؟! این جا باید مشخص شود که آیا شریعت همان فقه است؟ البته که این طور نیست؛ شریعت مکشوف فقه است؛ در واقع فقه کاشف است و شریعت مکشوف فقه است.

شریعت، الهی است و فقه، بشری است بر این مبنا؛ شریعت معصوم است اما فقه چون از غیر معصوم است، خطا پذیر است...

در واقع کسی خواست به عنوان یک کار پژوهشی، مطلب را جمع‌آوری کند، باید شریعت بالمعنی الاخص با اخلاق را به معنای ارزشهای مثبت بررسی کند.

گونه دوم:

گونه دوم که حتی ما در این رابطه کتاب هم داریم؛ ذیل مبحث رابطه فقه و اخلاق..... رابطه علم شناختی فقه با اخلاق است

کسی بیاید و هر دو دانش را از جهت مبانی یا منابع یا روش‌ها یا اهداف و جایگاه و بعد هم از تعاملات این‌ها بحث کند... تصور کنید کسی این طرف میز - در مقام تمثیل - کتاب شیمی بگذارد و آن طرف را فیزیک... و از این دو دانش که هر کدام ساختار خاص و متفاوتی دارند، صحبت کند؛ مسلم است رویکرد ما در موضوع بیان شده، به این شکل محل بحث ما هم نیست... ما نمی‌خواهیم مقایسه علم شناختی داشته باشیم، ولی بپذیرید بسیار بحث زیبایی می‌تواند باشد اگر کسی آن را پرورش دهد.

گونه سوم:

روش سومی که در ذیل مجموعه مبحث رابطه فقه و اخلاق مطرح شده..... روش‌شناسی استنباط احکام اخلاقی از ادله و اسناد است...

ما یک سری احکام اخلاقی داریم؛ غیبت حرام است؛ دروغ حرام است؛ صلّه رحم کذا... رد امانت کذا... این‌ها اخلاقی است

کسی بیاید روش استنباط احکام اخلاقی از ادله و اسناد را بحث کند، سوال این است که آیا چنین فردی در چنین موقعیت، روش خاصی دارد؟

مثلا احکام اخلاقی غیبت ، استنباطش مثل احکام صلوات مسافر است؟

مثل احکام اجتهاد و تقلید است؟

یا نه ...ممکن است خیلی فرق کند...

مثلا ممکن است ما در مورد احکام اخلاقی برسیم به مبحث **تعدد شئون معصوم** ...ممکن است ما در زمینه تعدد شئون معصوم در احکام عبادات حسابی باز نکنیم اما در این جا ، باز می شود... گاه ممکن است صرفا یک عنوان مادر ، مرجع باشد ؛ مبحثی که در کتاب هم من به آن اشاره کرده ام . که همه عناوین باید به آن عنوان مادر برگردد... در واقع به نوعی فقه تجمیع در برابر فقه تفریق ...

گونه چهارم:

...تأثیر گزاره های اخلاقی بر اجتهاد

یعنی یک فقیه در استنباط ، چقدر باید از آموزه های اخلاقی در استنباط استفاده کند ...منظور آموزه های مکشوف است... فرض کنید ما یک آموزه های اخلاقی داریم ، ... ***فامساک بمعروف او تصریح باحسان*** ... نمیتوانیم بگوییم این یک حکم فقهی اخلاقی نیست... این گزاره های اخلاقی مکشوف ، چقدر می تواند در استنباط فقیه در فقه دخالت کند؟

و بالاخره گونه پنجم:

..... فقیه در استنباط تا چه حد باید ارزشهای پیشین دینی یا پسین دینی که در نصوص دینی موجود است یا خرد بشری به آن رسیده و بعد با تشکیل نظام حلقوی یا هرمی ؛ نظام عرضی یا نظام طولی در قالب کارکرد سندی ، ابزاری ، قاعده ، پارادایم ، مرجع و مرجح استفاده کند....

ما یک سری ارزشهای کلی داریم مباحثی با عنوان پسین دینی مطرح می شود که بسیاری ، حرفی در این باره ندارند و در مباحث پیشین دینی هست که حرفهایی دارند...

یک فقیه می خواهد استنباط کند ؛ یک سری ارزشهایی هست و برخی این ها در آیات و روایات هست و برخی در متون دینی است و برخی هم ممکن است خرد بشری به آن رسیده باشد... بعنوانه ؛ در نصوص نیست ولی در خرد بشری هست....

سوال این است که فقیه بیاید یک نظام درست کند ، اگر نیازمند نظام طولی است مثل کاری که امام صادق علیه السلام با آن دزد انار و نان کردند ... امام در واقع یک نظام طولی درست کردند: من جاء بالحسنة فله عشر امثالها و من جاء بالسيئة فلا يجزي الا مثلها را در طول انما يتقبل الله من المتقين قرار دادند و ... نظام حلقوی هم به این معنا است که ادله را کنار هم قرار دهد ، عام و خاص ؛ مطلق ، مقید تا این که به جایی برسد .

از این ارزشها گاه کارکرد سندی یعنی به عنوان سند استفاده میکند و گاه به عنوان ابزار یعنی کارکرد تفسیری من از عبارت پارادایم... استفاده می کنم که از این بابت عذر خواهم به این دلیل است که من عبارت مناسب تری را در فارسی پیدا نمی کنم... برخی مسائل ، قاعده نیست؛ اما مثل لباس سرتاسری بر اندام دین پوشانیده می شود مثل قاعده لاجرح... که ما آن را پارادایم می دانیم... یا قاعده تسهیل... قاعده : *یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر* ... این ها پارادایم است ممکن است فقیه از ارزشهای اخلاقی به عنوان پارادایم استفاده کند، و اصلا بگوید آن چه در دین است ، اصولا این لباس سرتاسری به تن او پوشانیده شده است...

آخرین نکته این بود: به عنوان مَرَجِع یا مَرَجِّح؟ ...ممکن است مَرَجِع باشد که همان سندی است و مَرَجِّح باشد که وقت تعارض است که اگر ادله تعارض کردند... ما ارزشهای اخلاقی را مَرَجِّح قرار دهیم...

آیا ما می توانیم یکی از مرجحات را از ارزشهای اخلاقی بدانیم و از مرجحات به حساب آوریم ؛ یا نه ...

عموما اشکالی که میگیرند از این گونه میگیرند؛ مثلاً کسی که اشکال می گیرد و می گوید فقه ما اخلاقی نیست ؛ همین را می گوید؛ یعنی می گوید فقه ملزم به اخلاق نبوده و خود را درگیر اخلاق نکرده است... به طور اتوماتیک ، مقصود از مفاهیم هم روشن شد... معلوم شد که ما منظورمان از فقه ، شریعت نیست و همین عملیات استنباط منظور است ... از اخلاق هم معلوم شد که صفات نفسانی اصلا محل بحث ما نیست.

۲. آرا و رویه های موجود در مساله

ما دو اندیشه کلی داریم؛ از نظر تئوری و اندیشه ... از نظر سنت رفتاری هم ما این دورا داریم یک اندیشه معتقد است هیچ تناسب و رابطه ای بین اخلاق و فقه نیست....

یکی از آقایان عبارتی دارد:

«میان لاضرر و اخلاق تفاوت وجود دارد؛ لاضرر ، نظر به احکام دارد؛ ولی ما روایتی یا آیه نداریم که بگوید لا ظلم فی الاحکام... نظیر ما جعل علیکم فی الدین من حرج...».

من یک بخشی از صحبت این اندیشه را بخوانم :

«روشن است احکام اخلاقی ، ملاکات مستقلى غير از ملاکات احکام فقهی دارند... باختلاف در ملاک چرا باید اخلاق را در فقه موثر بدانیم؟ به عنوان مثال بین همه فقها مسلم است که بیع مضطر صحیح است آیا می توان گفت چنین بیعی چون برخلاف مروت و اخلاق است باید به بطلان آن حکم کرد؟ آیا میتوان از نظر اخلاقی آن را محکوم به بطلان نمود؟ نیز توریه طبق ادله امری صحیح است... اما ممکن است از نظر اخلاقی پذیرفتنی نباشد... آیا باید باب توریه را بست به این عنوان که با اخلاق سازگاری ندارد؟! از هنرهای اجتهادی و دقت های استنباطی آن است که فقیه بین احادیث اخلاقی و احادیث فقهی ، تفکیک کند ؛ بدون توجه به این مطلب ، نمیتواند اجتهاد دقیق و منظمی داشته باشد سوال اصلی این است که به چه دلیل ، عدالت در ملاکات همه احکام ، دخیل است؟ آیا در فقه موارد زیادی وجود ندارد که عدالت به وضوح در آن دخالت ندارد؟ به نظر تحقیقی اساسا عدالت در باب ارث ، شهادت و ولایت بر قضا ... و بسیاری از احکام هیچ نقشی ندارد ...».

آن چه ما داریم در واقع عدالت در تکوین است... نه عدالت در تشریح؛ خداوند در تکوین سر سوزنی ستم نمی کند... مراعات عدالت را می کند امانباید در تشریح خود را پایبند عدالت کنیم که نمی توانیم جمعش کنیم.

مستحضرید که قبل از این اندیشه در جهان اسلام، برخی اصطلاحاً آب پاکی روی دست همه ریختند... مرتبط با این موضوع باید گفت اصولاً اشاعره، تبعیت احکام را نپذیرفتند... تا جایی که حتی حکمت را هم نپذیرفتند؛ چون حکمت هم می تواند از تجسمات اخلاق باشد...

علی بن احمد بن حزم ظاهری که به ابن حزم معروف است می گوید: «ما نباید برای کار خدا، قالب درست کنیم...»

وی با این مشکل مواجه می شود که در قرآن، خداوند به حکیم توصیف شده است؛ حکیم هم یعنی کسی که کارش چارچوب و قالب دارد.. او می گوید: سَمی خداوند به حکیم آن هم از باب عَلَم... مثل این که شما دختری نصیبتان می شود نام او را نرگس یا پسر را محمود نامگذاری میکنید... میگوید حکیم، علم است برای خداوند... لا اسم مشتق....

به برخی از اشاعره منسوب است که در اثر خود میگویند: اصولاً کسی بگوید خداوند حکیم است و کار او چارچوب دارد، او کافر است! در برخی از پاورقیهای کشاف، این حرف ثبت شده است..... (به هر حال این یک حرفی است در مناسبات فقه و اخلاق در کشاکش اثبات و نفی...)

برخی از ماها تبعیت را نمی زنیم اما فهم را می زنیم.... یعنی وقتی می گوئیم ما ملاکات احکام را نمی فهمیم عملاً به این جا می رسیم... ممکن است برخی بگویند خود شارع فرموده که ایشان در جواب می گویند بحثی نداریم.. مثلاً شارع فرموده قاضی باید بین متخاصمین عدالت را مراعات کند.... درنگاه، سلام و در احترام ما می گوئیم حرف نداریم.

و تصور نکنیم که این اندیشه مرده ای است... اندیشه زنده ای است....

این مبحث تئوریک قضیه از نظر عملی هم این گونه هست که نمی توان بین اخلاق و فقه رابطه قائل شد وقتی ما مبنای تهمت را قبول کنیم بعد چگونه می خواهیم اساس تبلیغ را بنا نهیم؟!

در بحث توریه هم باید گفت: ما نمی توانیم توریه را انکار کنیم... جواز توریه... یا در حقوق زن... من فتاویی آوردم در حقوق زن که چگونه زخمی می کند بحث اخلاق را....

با یکی از اعاضم در مشهد بحثی داشتیم، ایشان این روایت را برای من می خواند... اگر مردی، زنی را بگیرد و در نزدیکی با او فقط یک بار آن هم به قدر ضرورت... (در حد حشفه! آلت خود را نشان او دهد، و تمام کند، فلتصبر.... باید صبرکنند...)

من به ایشان عرض کردم واقعا یک دختر ده یا دوازده ساله را یک غولی! بگیرد و همان کاری را که روایت می گوید انجام دهد، و بعد هم این دختر را در خانه حبس کند....؟!؟! و بعد به قدر ضرورت به او غذا دهد چون با این پیش فرض هست...؟!؟!

ما خیلی جاها این موارد را داریم یا احکام شکلی که بسیاری از جاها زخمی می کند، اخلاق و عدالت را .. و همچنین ارزشها را مثل همین احکام صوری یا برخی از فتاوا

شیخ و انتقاد از موضع گیری او

یا فتوایی که شیخ اعظم دارد ...

در بحث خیار غبن دارد که اگر یک غابنی با علم به غبن آمد و جنس را فروخت و کلاه سر طرف گذاشت ، و خانه دو میلیارد را یک میلیارد خرید در حالی که می دانست این خانه ای که خریده واقعا دو میلیارد ارزش دارد... و فروشنده هم به هر حال خبر نداشت و.. برای اینکه این آقای فروشنده هوس فسخ نکند، بلافاصله آن را اجاره دهد ... مثلا اجاره پنجاه ساله و بعد مغبون بفهمد چه کلاهی سر او رفته و به غابن بگوید که من می خواهم معامله را فسخ کنم.... ؛

در این جا شیخ می فرماید: اشکال ندارد فسخ کند ، منتها مسلوب المنفعه است تا پنجاه سال اجاره هم متعلق به غابن است ...! لان المنفعة الدائمة تابعة للملك المطلق که البته بهتر این بود که بگوید: تابعة لمطلق الملك ..

ایشان می گوید به هر حال خریدار خانه را خریده ولو یک آن ، و می تواند براین اساس اجاره دهد و منفعت آن هم مربوط به اوست .. فسخ هم که از اول نیست؛ از حین است ... یعنی وقتی فسخ می کند در واقع همان زمان، اثر می گذارد و در این مدت مربوط به این آقا است... و جالب این است که وقتی مثل اصفهانی می گوید: این واقعا بشیع است ... من المستبشع جدا ... اصفهانی که اصلا درک عقل را قبول ندارد در قاعده ملازمه ؛ میگوید نهایتا این که عقل اقتضا را بفهمد موانع را نمی فهمد ... به هر حال این جا را نتوانسته تحمل کند و زبان به انتقاد گشوده... که این فتوا بشیع است ... البته برخی از بزرگان در کمال تعجب دفاع کردند !

به هر روی ما ، در این صنف داریم؛ هم اندیشه کلی آن را برایتان خواندم ؛ این که دو هدف را دنبال می کند و این که نهایتا چه می شود و ... این هم فتاوا داریم فتاوی که می گوید ما دلیلی بر حرمت ظلم بر غیر شیعه نداریم که منابع و آدرس این ها در کتاب هست آن چه ما داریم، ظلم بر مومن است ... مسلم این که نمیتوانیم با این اندیشه کنار بیاییم ... (نه از نظر تئوری و نه از نظر موارد ...) این جا است که باید دید چه باید کرد..

اولا ما هیچ نمی خواهیم از فقه دفاع کنیم ما از شریعت دفاع میکنیم اما فقه همگان نمی توانیم بکنیم....

اصل احترام به قراردادها

ولی اگر خواسته باشیم مقداری از صولت و سطوت بحث کم کنیم به نظر من راه هایی داریم؛ مثلا برخی از این ها را می توانیم توجیه کنیم که اصولا ضد اخلاق است یا نه ..یا آن جا که فقه پنجه به چهره اخلاق می اندازد ممکن است آن توهم اخلاق باشد نه اخلاق ...به نظر شما چه طور است که بگوییم: ما اصل احترام به قراردادهای را هم داریم ...ما یک اصل لزوم قراردادهای را داریم ...اصل لزوم معاملات است و جز نادری از فقها و حقوقدانها کسی انکار نکرده است و من فقط دو نفر را سراغ دارم که اصل لزوم را انکار کردند...و الا بقیه هم پذیرفتند ...چیزی که من می خواهم بگویم : اصل احترام به قراردادهای به گونه ای که زود حکم به بطلان و فسخ نشود...این غیر از اصل لزوم است ...د رحقوق غرب به آن گاه «اصل حسن نیت» می گویند.

که گاهی اوقات ما ناچار به پذیرش این اصل هستیم .

اصل احترام به قراردادهای مبنی بر این است که هر کس می خواهد معامله ای داشته باشد باید حواسش را جمع کند، این که من نمیدانستم و تازه از خارج آمده بودم ...قابل قبول نیست...

درست است که به قول اصفهانی بشیخ می نمایاند اما احترام به اصل قراردادهای که کنار آن بیاید ، دیگر از آن بشاعت در می آید ...

برخی موارد که وحی منزل نیست؛ مثل توریهالبته توریه هم محل بحث است و برخی قبول ندارند ...خود شیخ با انشاءالله و ماشاء الله در این بحث جلو می رود .

معتقد است مفسده کذب در آن هست ...

مرحوم سید محمد داماد که اصلا زیر بار این قضایا نرفت

یا آن روایتی که گفتیم در خصوص مردی که با زنی فلان و بهمان ...که اصلا سند ندارد و آیا ما این جا نشستیم که از یک روایتی که سندی ندارد، دفاع کنیم؟ تازه سند هم داشته باشد...حضراتی که این طور روایات را می پذیرند آن یازده روایت عرضه و طرح ...را دیده اند؟ که می گوید روایت را برقرآن عرضه کنید با مسلمات سنت نبوی عرضه کنید یا برخی هست که با عقول عرضه کنید آیا این ها برای روایات ضعیف است؟!

ما از این آقایان سوال داریم، که روایت ضعیف که در واقع زمین خورده است ؛ روایت ضعیف که به دیوار خورده است

اینها مربوط به روایاتی است که سند برای آن درست می کردند ...

در استنساخ ها گاه سند درست می کردند و

اگر این طور باشد دست ما بسته نیست ؛ خود اهل بیت علیهم السلامبه ما راه نشان داده اند لذا اگر اندیشه ای می خواهد اخلاق را زنده کند ، به نظر من دست بسته نیست ..

فقه ما مگر از شکرمنعم شروع نمی شود این که می گوید مکلف یا باید مجتهد باشد یا محتاط برخی مثل آقای حکیم حاشیه دارند می گوید از باب وجوب شکر منعم... که این مبحث اصلا یک مطلب مسلم اخلاقی است که فقیه ما این قدر اخلاق داشته باشد که منعم خود را شاکر باشد

به هر حال کسی بخواهد راهی را باز کند یا باید توجیه کند یا انکار کند مثل باب توریه... یا جمع بین ادله کند یا ادله را کنار بگذارد بنا به روایات عرضه و طرح (عرضه بر کتاب و سنت و اگر سازگار نیست، طرح شود)

منظورالبتّه عرضه محتوایی و روحی است و عرضه مقاصدی است و برخی از بزرگان هم از آن ها نقل شده است .. اگر این شیوه ما باشد البتّه که مسیر باز می شود

بحثهایی مثل حيله و حیل را شاید ما نتوانیم اصل آن ها را انکار کنیم، اما باید مدیریت شود کاری که ما به گمان خودمان در فقه و مصلحت کرده ایم...

۳. بیان مبانی اندیشه مختار

دونگته :

۱. هیچ قانون گذاری خلاف ارزشهای مورد باور خودش قانون گذاری نمی کند.... من به دوستانی که نظر منفی در خصوص مقاصد دارند با همه احترامی که به آنها قائلم، (البته ممکن است شما بگویید نحوه استفاده از مقاصد جای بحث دارد که البته ما هم در این باره با شما موافقیم) می پرسیم آیا مقاصد دین را نابود می کند و از بین می برد؟! مگر می شود؟! اما اگر عدالت و فضیلت را پذیرفتیم آیا می توان آن را خلاف فقه بدانیم؟ ما ادعای دین جهانی داریم و جامع و جاودان هست؛ همه شئون را در بر می گیرد؛ جامع است برای همه زمان ها ست؛ جاودان است و برای همه است؛ جهانی است... بعد چنین دینی بخواهد پنجه به ارزشهای اخلاقی بیفکند؟! یا تا جایی پیش برود که ظلم را هم جایز بداند؟! !!

مواردی هم که هست و می بینیم و نمی توانیم توجیه کنیم از فقه است که خواستیم می پذیریم و نخواستیم نمی پذیریم و الا اصل شریعت جامع فضیلت ها است ...

۲. برخی می گویند: ما «لا ظلم فی الاسلام» نداریم اما «لا ضرر فی الاسلام» داریم.... ما به این ها می گوئیم ما حتما باید عبارت لا ظلم فی الاسلام داشته باشیم تا شما قبول کنید؟!... حالا اگر گفتیم ان الله لا یظلم مثقال ذرة... لا یظلم فی التکوین و لا فی التشریح... شما چه میگویید؟ یا این که کسی بگوید ما ظلم و عدل را نمی فهمیم... دین باید تفسیر کند که ما می گوئیم این همان اندیشه اشاعره است و شما هم که اشعری نیستید...

مشکل این است که ما باید دنبال آیه و روایت خاص باید باشیم ...

دو امام به ما فرموده اند: **علینا القاء الاصول و علیکم بالتفریح** ...

نکته ای که هست این که این بحث ها اگر مهار نشود، آسیب دارد ...

اصولا اخلاق در فقه باید باشد و نمی تواند نباشد... اما این را ممکن است کسی بهانه قرار دهد برای خیلی مسائل... اخیرا آمده اند و گفته اند ازدواج اصولا اخلاقی نیست... چون یک تعهد منفعت طلبانه در آن هست.... مسلم است که ما نمی توانیم از برخی از گزاره گوییها دفاع کنیم...

ما اگر از عدالت و فضیلت در فقه دفاع میکنیم این قضیه در برابر فقه نص بسند هست... نص بسندی ها عمده به اطلاقات ادله تمسک می کنند... یا ممکن است حتی توهم اطلاق داشته باشند!

یکی از بزرگان که ما همه بر سر سفره درس او هستیم می گوید: «ولی می تواند اموال مولی علیه را نابود کند!! ولو مع المفسده للطفل لاطلاق الادلة (اطلاق ادله ولایت اب و جد)» البته ایشان در دور بعد فقه از این نظر خود برمیگردد.

ما عرضمان این است که چرا همان دور اول این را بیان کردید...؟ جنس برخی ولایت ها به معنای امر و نهی نیست؛ فرمان؛ مولی؛ عبد؛ این ولایتهای، از جنس مراقبت و محافظت است... البته ممکن است ولی، امر هم بکند اما در راستای حفاظت است... ولی یعنی حافظ.. در غیر خدا معنای آن، این است...

آیا این برداشت اجازه می دهد که پدری به نام حفاظت از اموال فرزند یا یتیم، اموال او را آتش بزند؟!

لذا من در این کتاب نوشتم فقه بسند به نص، و اطلاق قانون در مقابل فقه عدالت و فضیلت و اخلاق... یعنی در واقع دو روش است؛... بعد هم یک ترازوی درست کردیم و مواردی را این طرف و مواردی را هم آن طرف گذاشتیم و سنجدیم... واقعیت این است که هم این طرف گاه افراط و تفریط هایی شده و گاه آن طرف... باید در هر صورت دقت کرد...

۴. شعار این بحث این است: آنچه ضد اخلاق می نماید، یا ضد توهم اخلاق است و یا شرعی و قابل دفاع فقهی نیست.

الحمد لله رب العالمین